Archive of SID

فصلنامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه اخلاق
سال هشتم، زمستان ۱۳۹۴، شماره ۳۰
صفحات ۴۲ ـ ۲۳

PAZHUOHESH NAMEH-E AKHLAGH
A Research Journal
Vol. 8, Winter 2016, No. 30

بررسی دامنه ارزش‌ها بر اساس معنایابی مفاهیم و جملات اخلاقی

محمد سربخشی*

چکیده

جملات اخلاقی به دو صورت انشائی و اخباری بیان می‌شوند. در جملات انشائی رفتار، صفت یا غایتی اخلاقی مورد امر و نهی قرار می‌گیرد. در جملات اخباری همین امور موضوع قرار گرفته و با مفهومی ارزشی یا لزومی داوری می‌شوند. مفاهیمی از قبیل: خوب، بد، درست، نادرست، باید، نباید و وظیفه محمول گزاره‌های اخلاقی‌اند و با نام مفاهیم اخلاقی نام‌گذاری می‌شوند. از طرفی مفاهیم کمال و مطلوبیت در مفهوم ارزش اخلاقی ماخوذند و از همین رو، بر خلاف دیدگاه غیرواقع‌گرایان، ارزش‌های اخلاقی به دلیل عینی بودن کمال اموری عینی‌اند. لزوم اخلاقی نیز علی‌رغم اعتباری بودن، به دلیل بازگشتی که به ارزش اخلاقی دارد در زمره امور عینی یا دست‌کم مرتبط با امور عینی است. با توجه به مفهوم تکلیف و مسئولیت و ارتباط آن دو با ارزش می‌توان همه امور اختیاری از قبیل: افعال، صفات و غایات اخلاقی را در حوزه ارزش‌گذاری‌های اخلاقی قرار داد. این امر به دلیل دخالت عنصر اختیار در تکالیف و مسئولیت‌های اخلاقی است و با ارتباطی که ارزش‌ها با وظایف اخلاقی دارند هر امر اختیاری مشمول داوری اخلاقی خواهد بود.

واژگان کلیدی

اخلاق، ارزش، دامنه ارزش‌ها، لزوم یا الزام، وظیفه، مسئولیت

طرح مسئله

در هر علمی، اصطلاحات خاصی وجود دارد که آشنایی با بخشی از آنها برای ورود به آن علم ضروری است.

---

*. دکترای فلسفه اسلامی، استادیار و عضو هیئت علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره.
msarbakhshi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۱۳ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۰

www.SID.ir

Archive of SID

فلسفه اخلاق نیز از این قاعده مستثنا نیست. تعریفی که از مفاهیم موردنیاز در فلسفه اخلاق ارائه می‌شود، نقش زیادی در اصول و مبانی مورد قبول در مکاتب اخلاقی دارد؛ بلکه می‌توان گفت تحلیلی که از مفاهیم اصلی اخلاق، همانند: ارزش، لزوم، خوب و بد، باید و نباید و وظیفه داده می‌شود، تکلیف اصلی‌ترین مسئله فلسفه اخلاق، یعنی واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی را روشن می‌کند. به جرأت می‌توان گفت بخش قابل توجهی از مکاتب اخلاقی، رویکرد واقع‌گرایانه یا غیرواقع‌گرایانه خود را بر اساس تعریفی که از این مفاهیم ارائه داده‌اند، برگزیده‌اند؛ برای نمونه، شهودگرایان به دلیل بدیهی دانستن مفاهیم اخلاقی، ارزش‌های اخلاقی را واقعی و غیرقابل اثبات دانسته و رویکردی غیراثبات‌گرایانه در پیش گرفته‌اند. احساس‌گرایان با ادعای اینکه مفاهیم اخلاقی، فاقد معنا هستند و صرفاً برای ابراز احساس به کار می‌روند، ارزش‌های اخلاقی را غیرواقعی دانسته و تابع احساسات و سلایق افراد تلقی کرده‌اند.[۱] برخی از اندیشمندان معاصر نیز علاوه بر آنکه ارزش‌ها را واقعی قلمداد کرده‌اند، با تعریف الزامات اخلاقی به لزوم بالقیاس، واقعی بودن آنها را نیز نتیجه گرفته‌اند. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۱ / ۲۰۴)

به طور کلی بحث بر سر معنای حسن و قبح و ارزش و لزوم، بحثی دامنه‌دار بوده که ردپای آن را تا پیدایش فلسفه در یونان باستان می‌توان پی گرفت. در گفتگوی مشهوری که به نقل از افلاطون بین سقراط و اثیفرون روی داده است، دو طرف درباره ذاتی یا الهی بودن حسن و قبح مباحثه کرده‌اند. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۲۳۳ ـ ۲۴۰) همان‌گونه که در بند قبل اشاره شد، امروزه نیز میان فلاسفه اخلاق در غرب، اختلاف بر سر واقعی یا غیرواقعی بودن حسن و قبح ادامه دارد. در میان اندیشمندان اسلامی نیز از همان ابتدا گفتگو در این‌باره رواج داشته است. اختلافی که بین معتزله و شیعه از یک‌طرف و اشاعره و برخی دیگر از گروه‌های اهل سنت از سوی دیگر، در باب واقعی یا غیرواقعی بودن ارزش‌ها وجود دارد، مشهورتر از آن است که قابل انکار باشد.[۲] این مباحث همچنان در حوزه اندیشه اسلامی ادامه داشته است و اصولیان، متکلمان و فلاسفه اسلامی، هر کدام تفسیری خاص از حسن و قبح و ارزش‌های اخلاقی ارائه کرده‌اند. به نظر می‌رسد هنوز هم تفسیر کامل و دقیقی از مفاهیم اخلاقی ارائه نشده و همچنان کار بسیاری در این حوزه باقی مانده است. کوشش ما در این مقاله بر آن است که با شناسایی مفاهیم اصلی اخلاقی و انتخاب شیوه‌ای تحلیلی، تفسیری نو و به اعتقاد خودمان، درست از این مفاهیم و رابطه آنها با هم ارائه دهیم.

---

۱. تأثیر تعریفی که فلاسفه از مفاهیم اصلی اخلاقی داده‌اند، در انتخاب دیدگاه‌های واقع‌گرایانه یا غیرواقع‌گرایانه در باب احکام اخلاقی در کتاب زیر به‌خوبی نشان داده شده است. (ر. ک: فرانکنا، ۱۳۸۳: ۲۲۵ ـ ۲۰۵)

۲. در مورد دیدگاه اشاعره نگاه کنید به: (جرجانی، ۱۳۲۵: ۸ / ۱۸۲ ـ ۱۸۱) و در مورد دیدگاه شیعه و معتزله نگاه کنید به: (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۵۹)

www.SID.ir

Archive of SID

معنایی که در این نوشته برای مفاهیم اخلاقی ارائه خواهیم داد، تأثیر خاصی بر رویکرد ما در واقع‌گرایی اخلاقی گذاشته، راه اثبات آن را آسان می‌کند و در عین حال، پیچیدگی خاصی در حوزه الزامات اخلاقی پدید خواهد آورد. برای این منظور، ابتدا باید به شناسایی مفاهیم اصلی موردنیاز در فلسفه اخلاق بپردازیم. با یک بررسی ابتدایی معلوم می‌شود «ارزش» و «لزوم یا الزام»، دو اصطلاح کلیدی در اخلاق هستند که فلسفه اخلاق درباره واقعیت داشتن یا نداشتن آنها بحث می‌کند. «مفاهیم اخلاقی» و «جملات اخلاقی» نیز از اصطلاحاتی هستند که در فلسفه اخلاق به‌وفور استفاده می شوند. در ادامه، به بررسی معنای این اصطلاحات و اقسام آنها پرداخته، می‌کوشیم نقش هر کدام از این معانی را در رویکرد اخلاقی روشن سازیم. ابتدا به بررسی اصطلاح جمله اخلاقی و مفاهیم به‌کاررفته در آن می‌پردازیم و سپس معنای ارزش، لزوم و اقسام آنها را برمی‌رسیم.

الف) مفاهیم و جملات اخلاقی

جمله اخلاقی به جمله‌ای گفته می‌شود که درباره ارزش یا لزوم یک غایت یا صفت یا رفتار اختیاری باشد. جملات اخلاقی به دو دسته خبری و انشائی تقسیم می‌شوند. در جملات خبری، غایت یا صفت یا رفتار اختیاری، موضوع گزاره است و مفهومی که برای بیان ارزش یا لزوم است، در محمول آن قرار می‌گیرد. در جملات انشائی نیز آن غایت یا صفت یا رفتار، متعلق امر یا نهی قرار گرفته، درباره آن دستوری صادر می‌گردد. جملات زیر، نمونه‌ای از جملات اخلاقی هستند:

ـ قرب الهی خوب است (یا به طور کلی، سعادت خوب است).

ـ اتصاف به فضایل اخلاقی خوب است.

ـ وفای به عهد کار خوبی است.

ـ تحقیر دیگران کار بدی است.[۱]

ـ اگر مصلحت خاصی وجود نداشته باشد، احسان به دیگران، به صورت مخفیانه درست است.

ـ در صورتی که خطائی از ما سر زد، پرخاش به جای معذرت‌خواهی درست نیست.

ـ باید امانت‌دار بود.[۲]

---

۱. مفهوم بد ـ همانند مفهوم خوب ـ در ارزش ذاتی نیز به‌کار می‌رود؛ برای نمونه، می‌توان گفت: شقاوت بد است. ما در اینجا برای جلوگیری از تعدد مثال‌ها، در مورد مفهوم بد فقط برای ارزش غیری مثال زدیم.

۲. باید و نباید نیز قابلیت این را دارند که برای بیان لزوم غایت اخلاقی و صفات به کار برده شوند؛ مثلاً می‌توان گفت: باید به سعادت رسید و نباید بخیل بود. چنین جملاتی نیز اخلاقی خواهند بود؛ اما به دلیل رعایت اختصار و اینکه شیوه‌های متداول‌تر برای بیان جملات اخلاقی حفظ شود، از ذکر چنین مثال‌هایی اجتناب کردیم.

www.SID.ir

Archive of SID

ـ فرزندان نباید از اطاعت والدین خود سرپیچی کنند.

ـ امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه همه مردم است.

ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و اهل خود را از عمل زشت بازداشته، به عمل نیک وادارید.

در جمله اول و دوم، ارزشِ غایت و فضایل اخلاقی و در جملات سوم تا ششم، ارزش یک رفتار و در جملات هفتم تا دهم، لزوم آن بیان شده است. با دقت در این جملات معلوم می‌شود که جمله اول و دوم بیان‌کننده ارزش ذاتی،[۱] دو جمله بعدی بیان‌کننده ارزش غیری و جمله‌های پنجم و ششم، مبیّن ارزش جایگزینی هستند. در جملات هفتم تا دهم نیز سه جمله اول به صورت خبری و جمله آخر به صورت انشائی، لزوم اخلاقی یک رفتار را بیان کرده‌اند. به طور کلی، جملات اخلاقی شبیه یکی از جملات بالا هستند.

می‌توان گفت چهار مفهوم: «خوب»، «بد»، «درست» و «نادرست» برای بیان ارزش و سه مفهوم «باید»، «نباید» و «وظیفه» برای بیان لزوم اخلاقی به کار می‌روند. دقت در جملات بالا چگونگی این کاربرد را نشان می‌دهد. مفاهیم هفت‌گانه بالا[۲] را که در محمول گزاره‌های اخلاقی به‌کار می‌روند، «مفاهیم اخلاقی» می‌نامند.[۳] همه مفاهیم دیگری را که برای بیان ارزش یا لزوم اخلاقی به کار می‌روند، می‌توان به نحوی به یکی از این هفت مفهوم برگرداند.[۴]

فلسفی بودن مفاهیم اخلاقی

نکته قابل توجه در مفاهیم اخلاقی این است که این دسته از مفاهیم، از قبیل مفاهیم انتزاعی هستند که اصطلاحاً معقول ثانی فلسفی خوانده می‌شوند. چنان‌که در بحث‌های معرفت‌شناختی توضیح داده شده است، مفاهیم کلی به سه دسته معقولات اولی یا مفاهیم ماهوی، معقولات ثانی منطقی یا مفاهیم منطقی و معقولات ثانی فلسفی یا مفاهیم فلسفی تقسیم می‌شوند. مفاهیم ماهوی، بیان‌کننده حقیقت و چیستی اشیای خارجی و مبیّن حدود وجودی آنها هستند. این مفاهیم، مصداق عینی خارجی دارند و هر دسته از

---

۱. در اینجا باید به طور اجمال بگوییم که ارزش اخلاقی به سه قسم ذاتی، غیری و جایگزینی تقسیم می‌شود. ارزش ذاتی به ارزشی گفته می‌شود که مستقل بوده، تابع ارزش دیگری نباشد. ارزش غیری بر ارزش تابع اطلاق می‌شود که مختص صفات و رفتارهای اختیاری است. ارزش جایگزینی با ارزش غیری متوارد است و مختص فعل یا صفتی است که با ارزش غیری دیگر متعارض بوده، با آن قابل جمع نباشد. در بخش بررسی معنای ارزش به این اقسام به تفصیل پرداخته خواهد شد.

۲. منظور هفت مفهوم، خوب، بد، درست، نادرست، باید، نباید و وظیفه است.

۳. اصطلاح مفاهیم اخلاقی بیشتر در خصوص همین محمولات به کار می‌رود. در عین حال، در یک اصطلاح عام‌تر می‌توان موضوعات اخلاقی را هم جزء مفاهیم اخلاقی به شمار آورد.

۴. با توجه به آنچه گفته شد، منظور از مفاهیم و جملات غیر اخلاقی در این‌گونه بحث‌ها، مفاهیم و جملاتی خواهد بود که موضوع آنها غایت یا صفت یا رفتار اختیاری نبوده، محمول‌شان نیز یکی از این مفاهیم هفت‌گانه نباشد.

www.SID.ir

Archive of SID

موجودات خارجی، تحت یکی از این مفاهیم مندرج می‌شوند؛ مثلاً افراد متعدد انسان، تحت مفهوم انسان دسته‌بندی می‌شوند و افراد پرشمار درخت، تحت مفهوم درخت.

مفاهیم منطقی مربوط به امور ذهنی هستند و می‌توان آنها را صفات مفاهیم ذهنی دانست؛ ازاین‌رو این دسته از مفاهیم، ربطی به امور خارجی ندارند. مفاهیمی از قبیل «کلی»، «جزئی»، «جنس» و «فصل» از این قبیل‌اند. مفهوم فلسفی مفهومی مربوط به امور خارجی است؛ اما انتزاع آن نیازمند تحلیل عقلی و مقایسه اشیا و غالباً مبیّن روابط و احوال اشیای خارجی و نحوه وجود آنهاست. تعبیر «غالباً» به این دلیل است که مفاهیم فلسفی، خود به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند: یک دسته از آنها مربوط به صفات وجودی‌اند؛ دسته دیگر مربوط به صفات عدمی هستند؛ مثل امتناع و استحاله؛ دسته سوم مربوط به اموری قراردادی و اعتباری می‌باشند، مثل مالکیت و زوجیت. حتی در صورتی که معقول ثانی از قبیل دسته اول باشد، ما به ازاء خارجی جدا ندارد؛[1] اما همانند مفاهیم ماهوی، وصف اشیای خارجی قرار می‌گیرد. مفهوم علت و معلول، مثال روشنی برای مفاهیم فلسفی است. هنگامی که آتش را با حرارت ناشی از آن مقایسه می‌کنیم و به توقف حرارت بر آتش توجه می‌نماییم، عقلْ مفهوم «علت» را از آتش و مفهوم «معلول» را از حرارت انتزاع می‌کند.

اکنون که با اقسام مفاهیم کلی آشنا شدیم، باید بدانیم مفاهیم اخلاقی، چه مفاهیمی که در موضوع جملات اخلاقی واقع می‌شوند و چه مفاهیمی که در محمول جملات اخلاقی قرار می‌گیرند، از قبیل مفاهیم فلسفی هستند و برای درک و انتزاع آنها به تحلیل عقلی و مقایسه امور مختلف نیازمندیم؛ مثلاً برای آنکه بتوانیم برداشتن پول کسی را دزدی بنامیم، باید توجه کنیم که این فعل بدون آگاهی و اجازه صاحب پول و به صورت مخفیانه انجام گرفته است، وگرنه عنوان دزدی بر آن صدق نخواهد کرد. همچنین وقتی می‌توانیم مفهوم بدی را درباره این رفتار به کار ببریم که آن را با نتیجه‌ای که حاصل می‌کند، بسنجیم. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۱ / ۲۰۲)

ب) ارزش

از نظر لغوی، ارزش به معنای قیمت، بها و شایستگی است (دهخدا، ۱۳۲۸: ۵ / ۱۸۱۱؛ معین، ۱۳۶۰: ۱/ ۱۹۸) و برای بیان و سنجش بهای یک چیز به کار می‌رود؛ برای نمونه، گفته می‌شود این جواهر، فلان

---

۱. مشهور این است که مفاهیم فلسفی ما بازاء نداشته، تنها منشأ انتزاع دارند؛ اما همان‌گونه که آیت‌الله مصباح یزدی در *آموزش فلسفه* متذکر شده‌اند، این گفتار چندان دقیق نیست و نیازمند تأویل است. به اعتقاد ما، مفاهیم فلسفی وجودی، علاوه بر اینکه منشأ انتزاع دارند، دارای ما بازاء هم هستند، جز اینکه ما بازاء آنها به صورت جدا نیست. می‌توان گفت معقولات ثانی فلسفی وجودی، شبیه عرض تحلیلی و خارج محمول‌اند. (درباره دیدگاه آیت‌الله مصباح در این‌باره، ر.ک: مصباح یزدی ۱۳۷۸: / ۲۰۰)

www.SID.ir

Archive of SID

مقدار می‌ارزد. این واژه از ریشه ارزیدن گرفته شده و نوعی سنجش بین دو چیز در معنای آن لحاظ گردیده است. از آنجا که در سنجش حقیقی، دست‌کم باید یک طرف امر وجودی باشد، ارزشْ ملازم با نوعی دارایی و کمال خواهد بود و از میان دو چیز، هر کدام که با کمال یا کمال بیشتر ملازم باشد، ارزشمند تلقی خواهد گردید. به این ترتیب، ارزش سه چیز را شامل خواهد شد: اول کمالی که در مقابل نقص و نداریِ محض است؛ دوم کمالی که در مقایسه با کمال دیگر، واجد کمال بیشتری است و با آن تعارض دارد و ناچار باید یکی را انتخاب کرد؛ سوم کارهایی که منجر به کمال می‌شوند.

در تعابیر فلسفی، امر وجودی کمال شمرده می‌شود و هر امر وجودی، دارای نوعی کمال است؛ چراکه امر وجودی هر قدر هم ضعیف و کم باشد، بالاتر از امر عدمی است و در نتیجه اطلاق کمال بر آن صحیح است؛ مثلاً از میان علم و جهل، علم کمال است و ارزش دارد و از میان لذت شهوانی و لذت معنوی که دست‌کم در برخی موارد با هم متعارض‌اند، لذت معنوی است که می‌ارزد و از میان دو فعل، آن که منجر به کمال بیشتری می‌شود، ارزشمند است.

بر اساس این تحلیل می‌توان کمال را یکی از مفاهیم مندرج در معنای ارزش دانست یا دست‌کم آن را ملازم با کمال دانست. به عبارت دیگر، می‌توان ارزش را مفهومی دانست که درباره امور دارای کمال، یا ملازم با آن به کار می‌رود. مفهوم ارزش در اخلاق نیز همین کاربرد را دارد و در مورد اموری به‌کار می‌رود که دارای کمال اخلاقی یا ملازم با آن باشند. پذیرفتن دخالت معنای کمال در معنای ارزش، به پذیرفتن واقعی بودن ارزش اخلاقی می‌انجامد؛ چرا که کمال، امری عینی است و تابع امور اعتباری، ازجمله امر و نهی، توافق یا احساس شخصی قرار نمی‌گیرد.

باید توجه داشت که نسبت بین کمال وجودی و کمال اخلاقی، عام و خاص مطلق است؛ یعنی هر کمال اخلاقی کمال وجودی است؛ اما برخی از امور، کمال وجودی دارند و کمال اخلاقی ندارند. کمال اخلاقی به کمالی گفته می‌شود که به صورت اختیاری به دست آمده باشد؛ ولی این شرط در کمال وجودی ضرورتی ندارد؛ برای نمونه، سعادت حقیقی در سایه رسیدن به کمال انسانی به دست می‌آید و این کمال بر اثر اعمال اختیاریِ مناسب با آن حاصل می‌شود. چنین کمالی در عین وجودی بودن، چون اختیاری است، دارای ارزش اخلاقی است و افعالی که موجب آن شده‌اند، رابطه علی و معلولی با آن دارند و با همین نسبت، آنها نیز ارزش اخلاقی پیدا می‌کنند؛ اما کمالاتی که اشیای مادی دارا هستند، به دلیل غیراختیاری بودن، اخلاقی شمرده نمی‌شوند.

نکته دیگر در مفهوم ارزش آن است که ارزشمندی یک چیز، دست‌کم در نسبت با کسی مطرح می‌شود. بنابراین وقتی گفته شود چیزی ارزشمند است، معنای آن این خواهد بود که آن چیز برای کسی

www.SID.ir

Archive of SID

دارای ارزش است. به این ترتیب شخص موردنظر، طالب آن امر ارزشمند است و امر ارزشمند نیز مطلوب وی خواهد بود. بنابراین باید گفت مطلوبیت، بخشی از معنای ارزش یا ملازم با آن است. روشن است که مطلوبیت، ناشی از کمالی است که در آن چیز موجود است یا گمان شده که موجود است.

برای روشن شدن بیشتر این تحلیل، به مثال‌های زیر توجه کنید: در بحث‌های اقتصادی، دارایی ارزشمند تلقّی می‌شود و هر آنچه موجب به دست آوردن دارایی شود، ارزشمند است. ارزشمندی دارایی و هر آنچه موجب به دست آمدن آن شود، به معنای مطلوبیت و کمال اقتصادی بودن دارایی است. مطلوبیت دارایی، ناشی از کمالی است که در آن فرض شده است. با دقت خواهیم دید که در سایر زمینه‌ها نیز وقتی از مفهوم ارزش استفاده می‌شود، مقصود سخن گفتن درباره مطلوبیت آن چیز در آن زمینه و کمال داشتن آن است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود فلان اثر هنری ارزش هنری دارد، منظور آن است که آن اثر از نظر هنری، مطلوب شمرده می‌شود و دارای کمال هنری است. پس با توجه به موارد به‌کارگیری این مفهوم می‌توان گفت ارزش در مورد موضوعی به کار می‌رود که دارای کمال و مطلوبیت یا ملازم با آنها باشد. روشن است که ارزش در هر حوزه‌ای، متناسب با موضوع و هدف آن حوزه تعریف می‌شود؛ مثلاً در حوزه اقتصاد، از آنجا که موضوعْ ثروت و هدفْ به دست آوردن آن است، دارایی ارزشمند تلقّی می‌شود؛ یا در حوزه هنر موضوعْ زیبایی و هدفْ تملک زیبایی به معنای مطلق آن است؛ لذا ارزش نیز متناسب با آن تعریف می گردد و هر اثر زیبایی ارزشمند تلقّی می‌شود.

گذشت که مطلوبیت که بخشی از معنای ارزش یا ملازم با آن است، ناشی از کمال موجود در شیء ارزشمند است. این کمال می‌تواند واقعی یا توهمی باشد. بنابراین مطلوبیت آن نیز واقعی یا توهمی خواهد بود. در نتیجه ارزش حاصل را هم می‌توان به واقعی و توهمی تقسیم کرد. منظور از کمال توهمی دو چیز است: اول، چیزی که کمال نیست و شخص به دلیل جهل مرکب، آن را کمال فرض کرده است؛ مثلاً ممکن است کسی کشته شدن در راه تعصبات قومی یا ملی را کمال بداند و جنگ در این راه را ارزشمند تصور کند؛ درحالی‌که این نتیجه و این فعل، هر دو درحقیقت ضد ارزش‌اند. دوم، چیزی که از یک جهت کمال است؛ اما از جهات دیگری موجب نقصِ دارنده خود می‌شود و در مجموع نمی‌توان آن را کمال به شمار آورد؛ برای نمونه غضبناک بودن امری وجودی است و از این جهت کمال است؛ اما انسانی که بیجا غضبناک می‌شود، از کمالات بسیاری محروم می‌گردد. در نتیجه این صفت و فعل غضب‌آلود، ارزش مطلق نخواهند داشت.

یک. تقسیم ارزش به ذاتی و غیری

وقتی ارزش‌های اقتصادی را با هم مقایسه کنیم، خواهیم دید که دارایی و آنچه موجب به دست آمدن آن می‌شود، ارزش یکسانی ندارند. ارزش دارایی، ذاتی و غایی است و ارزش آنچه موجب به دست آمدن

www.SID.ir

Archive of SID

دارایی است، غیری و ابزاری می باشد. روشن است که منظور از ارزش ذاتی دارایی، ارزش اقتصادی است. می‌توان گفت در هر حوزه‌ای غایتی وجود دارد که در آن حوزه، آن غایتْ کمال و مطلوبیت ذاتی دارد و آنچه موجب به دست آمدن غایت می‌گردد، واجد ارزش غیری و ابزاری است. پس ارزش را می‌توان به ارزش ذاتی و غیری تقسیم کرد.

دو. ارزش ذاتی و غیرذاتی

در بحث‌های اخلاقی، واژه ذاتی به دو معنا به کار می‌رود؛ در یک معنا ذاتی به معنای غایی است و ارزش ذاتی به ارزشی گفته می‌شود که کمال و مطلوبیت آن به سبب چیز دیگری نباشد. ذاتی در این معنا در مقابل غیری به کار می‌رود و ارزش غیری به ارزشی گفته می‌شود که خودش کمال نیست؛ اما موجب کمال می‌شود؛ لذا مطلوبیت آن به دلیل چیز دیگری است و به اصطلاح، ارزش آن ابزاری است. در تقسیم ارزش به ذاتی و غیری، منظور ما از ذاتی همین معناست؛ اما ذاتی گاهی به معنای واقعی است و ارزش ذاتی به ارزشی گفته می‌شود که صرف‌نظر از دستور، سلیقه و قرارداد ارزش باشد. ذاتی در این معنا اعم از معنای اول بوده، شامل آن و ارزش غیری خواهد بود. ذاتی در این معنا در مقابل غیرذاتی نیز به‌کار می‌رود و ارزش غیرذاتی به ارزشی گفته می‌شود که واقعیتی ورای دستور، سلیقه و قرارداد ندارد. در بحث‌های اصول فقه و کلام، ذاتی باید به این معنا به‌کار برده شود تا در مقابل آن، اصطلاح شرعی به کار رود. در آن بحث‌ها گفته می‌شود برخی (شیعه و معتزله) حسن و قبح را ذاتی و برخی (اشاعره) آن را شرعی می‌دانند و منظورشان از ذاتی، استحقاق مدح و ذم است که در ادامه به نقد این مطلب خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است دیدگاه اشاعره که حسن و قبح را شرعی می‌دانند، اخص از دیدگاهی است که ارزش‌های اخلاقی را غیرذاتی می‌داند. در حقیقت رابطه این دو دیدگاه، عموم و خصوص مطلق است. دیدگاهی که ارزش‌ها را غیرذاتی می‌داند، به دیدگاه‌های جزئی‌تری تقسیم می‌شود. نظر اشاعره همان است که ارزش‌ها تابع دستور هستند (امرگرایی) و برخی از دیدگاه‌های دیگر عبارتند از: احساس‌گرایی که ارزش‌ها را تابع احساس و سلیقه می‌پندارند و قراردادگرایی که ارزش‌ها را تابع توافق و قرارداد می‌داند.

سه. ارزش جایگزینی

هر گاه در یک موضوع خاص، از میان دو ارزش غیری، تأثیر یکی از آنها در به دست آمدن ارزش ذاتی مربوط به آن موضوع، از تأثیر دیگری بیشتر باشد و وضعیت به گونه‌ای باشد که نتوان هر دو را با هم محقق کرد، در چنین حالتی، هر کدام که ارزش غیری بیشتری دارد، دارای ارزش جایگزینی هم خواهد بود؛ مثلاً هر گاه فردی دارای سرمایه‌ای ثابت باشد که تنها بتواند با آن دامداری یا کشاورزی نماید،

www.SID.ir

Archive of SID

در این صورت از میان دامداری و کشاورزی ـ که دارای ارزش غیری هستند ـ هر کدام که تأثیر بیشتری در به دست آمدن دارایی داشته باشد، ارزش جایگزینی خواهد داشت.

چهار. ارزش اخلاقی

آنچه درباره معنا و اقسام ارزش گفته شد، در مورد ارزش اخلاقی نیز صادق است. آنچه در اخلاقِ کامل و مطلوب غایی است، سعادت انسان در زندگی است. علم اخلاق به دنبال این است که با ارائه کردن راهکارهایی، زمینه لازم را برای سعادت انسان فراهم سازد. به عبارت دیگر، سعادت مطلوب اصلی و غایی انسان در زندگی است و دستورالعمل‌های اخلاقی نیز وسیله‌ای برای رسیدن به این سعادت‌اند. بنابراین می‌توان گفت از نظر اخلاقی، سعادت که همان کمال حقیقی انسان است، ارزش ذاتی و غایی اخلاقی دارد و صفات و رفتارهایی که موجب به دست آمدن آن شوند، ارزش غیری و ابزاری اخلاقی دارند. روشن است که صفت یا رفتاری که ارزش غیری بیشتری داشته باشد و قابل جمع با صفت یا رفتار دیگر نباشد، ارزش جایگزینی خواهد داشت.

پنج. بررسی معنای واژه‌های حسن و قبح و معادل‌های آن دو (خوب و بد)

وقتی در بحث‌های اخلاقی از ارزش اخلاقی سخن گفته می‌شود، از واژه‌های مختلفی استفاده می‌گردد. دو واژه حَسن و قبیح در زبان عربی و دو واژه خوب و بد در زبان فارسی در این زمینه کاربرد دارند. به نظر می‌رسد واژه‌های خوب و بد، معادل‌های دقیقی برای حَسن و قبیح نیستند و شاید واژه زیبا و زشت، معادل‌های بهتری باشند.[۱] کاربرد واژه زشت در زبان فارسی برای اشاره به‌کار قبیح متداول است؛ اما واژه زیبا چنین نیست. امروزه در بحث‌های اخلاقی بیشتر از واژه خوب و بد استفاده می‌شود. این کار باعث شده تا بخشی از معنای دزج شده در واژه‌های حَسن و قبیح، مورد بی‌توجهی واقع شود. وقتی از دو واژه حَسن و قبیح استفاده می‌کنیم، نوعی بار احساسی به محتوا داده می‌شود که ظاهراً در دو واژه خوب و بد وجود ندارد؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود دزدی کار قبیح و زشتی است، علاوه بر معنای اصلی اراده‌شده، نوعی ابراز انزجار نیز در این کلام نهفته است که برای ایجاد بازدارنگی به‌کار می‌رود.

به این ترتیب، حسن به پسندیده و قبیح به فعل ناپسند در بین عقلا تفسیر شده است و می‌توان گفت همین بار احساسی و مقید کردن حسن و قبح به پسند و ناپسند عقلا باعث شده است که برخی آن دو را امری اعتباری قلمداد کرده، گزاره‌های اخلاقی را جزء مشهورات تلقی نمایند. در کتاب‌های کلامی و

---

۱. استاد مطهری در کتاب *فلسفه اخلاق* که به زبان فارسی نگاشته شده است، این نکته را مراعات کرده و حُسن و قبح را به زیبا و زشت ترجمه کرده است. (نگاه کنید: مطهری، ۱۳۹۱: ۲۲ / ۵۵۰)

www.SID.ir

Archive of SID

اصولی گذشته برای این دو واژه، معناهای مختلفی مطرح گردیده و یکی از این معانی، محل نزاع در بحث‌های اخلاقی انتخاب شده است. در این بخش، به اهم این معانی اشاره می شود و با توجه به تحلیلی که از معنای ارزش اخلاقی گذشت، معنای برگزیده تعیین می‌گردد.

۱. کمال و نقص

در کتاب‌های کلامی، در یک اصطلاح، حُسن به معنای کمال و قبح به معنای نقص به کار رفته است. (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۶۰) مطابق این معنا، هر چیزی که دارای کمال باشد یا موجب کمال شود، حَسن و هر چیزی که دارای نقص باشد یا موجب نقص شود، قبیح شمرده شده است؛ برای نمونه، علم و تحصیل علم، حَسن و جهل و فرار از تحصیل علم، قبیح است. این معنای از حسن و قبح به امور اخلاقی اختصاصی ندارد و اشیای عینی را هم شامل می‌شود. به این ترتیب، منظره‌ای طبیعی و بکر، حَسن و طبیعت دست‌خورده و به‌هم‌ریخته قبیح است. در عین حال، کمالات و نقائص اخلاقی نیز مشمول این معنا می‌شوند و افعال مؤثر در کمال و نقص اخلاقی نیز حسن و قبیح نام می‌گیرند. در این معنا، علاوه بر آنکه معنای اصلی حسن و قبح، یعنی کمال و نقص، لحاظ شده است، معنایی ضمنی نیز مورد نظر است که به جنبه احساسی کمال و نقص اشاره دارد. منظور این است که وقتی با واژگان کمال و نقص به آن دو اشاره می‌کنیم، بار احساسی چندانی به مخاطب القا نمی‌شود؛ اما وقتی از دو واژه حَسن و قبیح (زشت و زیبا) استفاده می نماییم و به وسیله آنها کمال و نقص را اراده می‌کنیم، مخاطب نوعی معنای انگیزشی در این کلمات می‌یابد که در مسائل اخلاقی، این معنای انگیزشی بسیار مورد توجه است؛ به گونه‌ای که برخی خیال کرده‌اند کاربرد این واژه‌ها در اخلاق، تنها به دلیل انتقال این بار احساسی و انگیزشی است. (آیر، ۱۳۵۶: ۱۴۷ ـ ۱۴۵)

۲. ملائمت و منافرت با طبع

در اصطلاحی دیگر، حُسن به معنای ملائمت با نفس و قُبح به معنای منافرت با آن آمده است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۷۶) مطابق این معنا، حَسن چیزی است که با تمایلات و خواسته‌های انسان سازگار باشد و قبیح خلاف آن است. دیدگاه احساس‌گرایان نیز ـ که گروهی از غیرواقع‌گرایان هستند ـ شبیه دیدگاه فوق است؛ گرچه تفاوت‌هایی هم با آن دارد.[۱] این معنای از حسن و قبح نیز اختصاصی به امور اخلاقی ندارد و همه چیزهایی را که به نحوی ملائم یا منافر نفس آدمی است، شامل می‌گردد. در عین حال، در حوزه اخلاق، آن بخشی مورد

---

۱. البته باید توجه داشت که احساس‌گرایان، مفاهیم و جملات اخلاقی را فاقد محتوای شناختی و صرف ابراز احساس می‌دانند. (در این‌باره نگاه کنید: آیر، ۱۳۵۶: ۱۴۷ ـ ۱۴۵)

www.SID.ir

Archive of SID

توجه است که مربوط به حوزه امور اختیاری باشد؛ مثلاً کسی که از دزدی متنفّر است، آن را غیراخلاقی و قبیح می‌نامد و کسی که چنین احساسی نسبت به دزدی ندارد، طبیعتاً آن را غیراخلاقی نخواهد دانست. از همین رو احساس‌گرایان، نسبیت اخلاقی را که لازمه چنین دیدگاهی است، می‌پذیرند.

۳. ستایش و نکوهش

معنای دیگری که برای حسن و قبح ذکر شده است، ستایش و نکوهش یا استحقاق ستایش و نکوهش است؛ به این معنا که هر کاری که مورد مدح و ستایش عقلای عالم قرار گیرد، حَسن و هر کاری که مورد مذمت و نکوهش آنها باشد، قبیح است. پس حسن و قبح، یعنی قابلیت ستایش و نکوهش. در کتاب‌های اصولی و کلامی، تعبیر واحدی برای این معنا ذکر نشده است. گاهی از تعبیر صحت مدح و ذم استفاده می‌شود و گاهی از تعبیر استحقاق مدح و ذم و برخی تعابیر نزدیک دیگر؛ اما مهم این است که در این کتاب‌ها دعوای مربوط به حسن و قبح اخلاقی با همین معنا مرتبط دانسته و اصرار شده که آنچه مورد اختلاف مکتب اشعری و معتزلی است، همین معنا است. (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۶۰ ـ ۵۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۹۲ ـ ۸۹)

محقق اصفهانی در این باره می‌فرماید:

> نزاع در حسن عدل و قبح ظلم، به معنای صحت مدح بر اولی و صحت ذم بر دومی است. مدعا در این مقام، ثبوت حسن و قبح است؛ آن‌هم به توافق آرای عقلا، نه ثبوتشان در افعال به همان شکلی که مشتمل بر مصلحت و مفسده‌اند. (اصفهانی، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷: ۱۳۱)

چنان‌که از کلام محقق اصفهانی برمی‌آید، اصولیان و متکلمان شیعه نیز نزاع در حسن و قبح اخلاقی را مربوط به همین معنا دانسته‌اند و از همین‌رو آنها را اعتباری و نیز گزاره‌های اخلاقی را جزء مشهورات قلمداد کرده‌اند؛ (همان: ۱۳۰ ـ ۱۲۹) اما مسئله این است که نزاع دو گروه از متکلمان در یک معنای از حسن و قبح، باعث تعیّن معنای این دو واژه و اینکه در بحث‌های اخلاقی نیز مراد از حسن و قبح همین است، نخواهد شد. به عبارت دیگر، بر فرض اینکه بپذیریم اشاعره از یک‌سو و معتزله و امامیه از سوی دیگر، در این معنا اختلاف کرده‌اند، این باعث نمی‌شود که بگوییم منظور از حسن و قبح اخلاقی همین معنا است. بجا است که کسی بگوید این مکاتب در اصلِ معنای حسن و قبح دچار خطا شده‌اند. بنابراین اثبات وجود چنین دعوایی، نقشی در محل نزاع نخواهد داشت. (در این‌باره ر.ک: همان: ۱۵۶ ـ ۱۵۵)

بر اساس آنچه از تحلیل معنای ارزش در مطالب پیشین روشن شد، باید گفت منظور از حسن و قبح همان معنای اول است، با این قید که مربوط به امور اختیاری باشد. بنابراین اشیای خارجی که دارای کمال و نقص عینی هستند، از دایره بحث خارج می‌گردند و کمال و نقص اختیاریِ مربوط به انسان و افعال اختیاری که موجب کمال و نقص می‌شوند، در بحث داخل خواهند شد.

www.SID.ir

Archive of SID

٤. دامنه ارزش‌های اخلاقی

برخلاف ظاهر عبارت برخی از فلاسفه اخلاق، (ازجمله نگاه کنید: مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۱/ ۵۰ ـ۴۷؛ همو، ۱۳۸۳: ۶۸، فرانکنا، ۱۳۸۳: ۴۶ ـ ۴۵)، ارزش اخلاقی به افعال و صفات اختصاصی ندارد؛ بلکه غایت اخلاق نیز در حوزه ارزش‌گذاری‌های اخلاقی جای می‌گیرد و تنها امور غیراختیاری از دامنه ارزش‌ها خارج‌اند. دلیل این امر آن است که انسان در برابر امور غیراختیاری مسئولیتی ندارد و نمی‌توان کسی را به دلیل فعل یا صفتی که تحت اختیار او نیست، مسئول دانسته، تحسین یا سرزنش کرد؛ اما امور اختیاری، قابلیت آن را دارند که تکلیف اخلاقی تعیین شده، ارزش‌گذاری گردند. می‌توان گفت امر اخلاقی با تکلیف و مسئولیت همراه است؛ تکلیف و مسئولیتی که از طرف آمر و سائل اخلاقی ـ اعم از خدا، عقل، جامعه و مانند آن ـ برعهده فاعل گذاشته می‌شود.

اینکه آمر و سائل اخلاقی چه کسی است، بستگی به مکتب اخلاقی پذیرفته شده دارد. کسانی که الزام‌های اخلاقی را ناشی از حکم عقل می‌دانند ـ مثل کانت ـ آن دو را عقل خواهند دانست و معتقدان به نظریه امر الهی، خداوند را آمر و سائل معرفی خواهند کرد و قراردادگرایان و جامعه‌گرایان نیز آن دو را جامعه قلمداد خواهند کرد.

روشن است که تعیین تکلیف در مورد امور غیراختیاری و مسئول دانستن فاعل در برابر آنها معقول نیست، و در مقابل، استثنا کردن برخی از امور اختیاری از ذیل آن دو بی‌وجه است؛ به‌خصوص با توجه به آثاری که هر فعل اختیاری در سعادت انسان دارد. بر این اساس، انسان در برابر افعالی که انجام می‌دهد، مسئول است و تمام امور اختیاری، ذیل تکالیف و مسئولیت‌های اخلاقی قرار گرفته، داخل در دامنه ارزش‌گذاری‌های اخلاقی خواهند شد و امور غیراختیاری از ذیل آن دو خارج خواهند شد؛ ازاین‌رو غایت اخلاق، صفات اخلاقی ـ که با انجام رفتارهای اختیاری پدید می‌آیند ـ و تمام فعالیت‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی، ازجمله فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حقوقی، مشمول ارزش‌گذاری‌های اخلاقی می‌شوند و تفکیک حوزه‌های مختلف رفتاری انسان از اخلاق بی‌وجه است.

ج) لزوم

وقتی از لزوم چیزی سخن گفته می‌شود، گاهی منظور آن است که از نظر گوینده، تحقق آن چیز برای به دست آوردن نتیجه‌ای ضروری است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود برای تهیه نمک طعام لازم است کُلُر و سُدیم را با هم ترکیب کنیم، منظور این است که برای به دست آوردن نمک طعام، این کار ضرورت دارد. ضرورتی که در این مثال نهفته، واقعی است و تابع دستور یا قرارداد نیست؛ اما گاهی ضرورت ادعایی است؛ مثلاً وقتی فرمانده به سربازان دستور می‌دهد سر ساعت شش صبح در پادگان حاضر شوند،

www.SID.ir

Archive of SID

ضرورت و لزومی دستوری را ابلاغ کرده است؛ همچنین وقتی کسی با خود می‌گوید: احساسم این است که باید از دروغ‌گویی اجتناب کنم، لزومی احساسی را به خود تلقین کرده است؛ همچنین وقتی مجری یک پروژه تحقیقاتی به کارفرمای خود می‌گوید لازم است یک‌سوم مبلغ قرارداد را در ابتدای انجام پروژه پرداخت نماید، لزومی قراردادی را اراده کرده است.

به این ترتیب می‌توان گفت لزوم به دو قسم کلی «حقیقی» و «اعتباری» تقسیم می‌شود. لزوم اعتباری را «الزام» نیز می‌نامند. با توجه به اینکه این لزوم جعلی است و برای تحریک مخاطب جعل می‌شود، مناسب است آن را همان الزام بنامیم. لزوم اعتباری به سه قسم فرعی «دستوری»، «احساسی» و «قراردادی» تقسیم می‌شود. بنابراین لزوم چهار کاربرد مختلف دارد: گاهی منظور آن است که درباره کاری دستوری صادر شده است. این لزوم را «دستوری» می‌نامند و مراد از آن، لزومی است که منشأ آن دستور کسی است و می‌تواند واقعیتی ورای آن نداشته باشد. گاهی منظور آن است که احساسیِ درونی، ما را ملزم به انجام یا ترک فعلی خاص می‌کند. این لزوم احساسی است و منشأ آن نیز احساس آدمی است و می‌تواند واقعیتی ورای آن نداشته باشد. گاهی نیز منظور از لزوم این است که قراردادی بسته شده و بین کسانی که آن را بسته‌اند، امری لازم دانسته شده است. منظور از این لزوم، بیان قرارداد و توافقی است که بین آن جمع بسته شده است. چنین لزومی را «لزوم قراردادی» می‌نامند. منشأ پیدایش این نوع لزوم قرارداد است و می‌تواند واقعیتی ورای آن نداشته باشد. بالأخره گاهی منظور از لزوم این است که کاری برای حصول نتیجه‌ای خاص ضرورت دارد. مثال چنین لزومی، همان است که در ابتدای بحث مطرح شد؛ اینکه کسی که دنبال تهیه نمک طعام است، لازم است کُلُر و سُدیم را با هم ترکیب نماید. چنین لزومی را اصطلاحاً «لزوم یا ضرورت بالقیاس» می‌نامند.

یک. وجه تمایز لزوم حقیقی و اعتباری

برای تفکیک دقیق‌تر لزوم حقیقی از اعتباری می‌توان وجه تمایز آنها را به این نحو بیان کرد: لزوم حقیقی، برخاسته از رابطه واقعی بین فعل و نتیجه است که تابع دستور یا احساس یا قرارداد کسی نیست و بیان آن صرفاً به معنای کشف آن رابطهٔ ضروری است؛ اما لزوم اعتباری، بیان‌کننده رابطه ضروری بین فاعل مختار و فعل یا نتیجه فعل اوست که واقعیتی ورای اعتبار (دستور، احساس و قرارداد) ندارد.[۱] روشن است که لزوم حقیقی با دستور یا احساس یا قرارداد قابل تغییر نیست، در عین حال می‌توان مطابق آن دستور داد، احساس داشت یا قرارداد هم نوشت. به عبارت دقیق‌تر، لزوم حقیقی می‌تواند همراه لزوم

---

۱. دلیل اعتباری بودن این لزوم آن است که رابطه بین فاعل و فعل یا نتیجهٔ حاصل از آن، رابطه‌ای امکانی است و ضرورت بین آنها ادعایی بیش نیست که با اعتبار جعل می‌شود. در ادامه در این‌باره سخن خواهیم گفت.

www.SID.ir

Archive of SID

دستوری یا احساسی یا قراردادی بیان شود؛ به این شیوه که با ابلاغ یک دستور یا بیان یک احساس یا بستن یک قرارداد، هم لزوم اعتباری ایجاد شود و هم به رابطه ضروری فعل و نتیجه اشاره شود.

به عبارت دیگر، می‌توان درباره چیزی که ضرورت بالقیاس دارد، دستور نیز صادر کرد، یا ابراز احساسی داشت یا توافقی انجام داد و در نتیجه لزوم دستوری و احساسی و قراردادی را نیز بدان اضافه کرد؛ مثلاً مربی آزمایشگاه می‌تواند به دانش‌آموزان دستور دهد یا با آنها قرار بگذارد که کُلُر و سُدیم را با هم ترکیب کنند تا نمک طعام به دست آورند؛ یا مطابق میلی که به وجود نمک طعام دارد، خود یا دیگران را ملزم به ترکیب کُلُر و سُدیم نماید. صدور این دستور یا انجام این توافق یا داشتن این میل، ماهیت لزوم بالقیاس را که بین فعل و نتیجه برقرار است، عوض نخواهد کرد. بنابراین باید گفت لزومی که از یک دستور یا احساس یا قرارداد فهمیده می‌شود، گاهی لزوم دستوری یا احساسی یا قراردادیِ صرف است و گاهی علاوه بر آنها، به یک لزوم بالقیاس نیز اشاره دارد.

دو. لزوم اخلاقی

مفهوم لزوم در اخلاق نیز کاربرد دارد. منظور از لزوم اخلاقی آن است که غایت یا صفت یا رفتاری اختیاری از نظر اخلاقی ضرورت دارد. مثلاً وقتی گفته می‌شود «باید سعادتمند شد» یا «باید راست گفت» یا «وظیفه داریم عادلانه رفتار کنیم» یا «احسان کن»، منظور این است که سعادتمند شدن و راستگویی و رفتار عادلانه و احسان کردن، از نظر اخلاقی لازم و ضروری است و وقتی می‌گوییم «نباید به شقاوت رسید» یا «نباید دروغ گفت» یا «ظلم نکن»، منظور آن است که از نظر اخلاقی لازم است شقی نشویم، دروغ نگوییم و ظلم نکنیم. در جملات اخلاقی برای بیان لزوم اخلاقیِ غایت یا صفت یا فعل اختیاری، از واژه‌های «باید»، «نباید» و «وظیفه» استفاده می‌شود یا آن را به صورت جمله دستوری بیان می‌کنند.

حال باید دید لزوم اخلاقی از چه سنخی است. آیا از سنخ لزوم اعتباری است یا حقیقی؟ در مقدمهٔ پاسخ به این سؤال باید گفت به طور کلی جملات اخلاقی دو قسم‌اند: برخی بیان‌کننده ارزش و برخی دیگر مبیّن لزوم اخلاقی‌اند. جملاتی که در آنها از واژه خوب و بد، درست و نادرست و معادل‌های آنها استفاده شده، بیان‌کننده ارزش اخلاقی هستند. ارزش اخلاقی به دلیل تلازمی که با کمال دارد، امری واقعی است. بنابراین جملاتی که مبیّن ارزش اخلاقی‌اند، درباره امری عینی و واقعی سخن می‌گویند؛ اما جملاتی که به صورت انشائی یا خبری (با باید و نباید و وظیفه) لزوم اخلاقی را بیان می‌کنند،[۱]

۱. گفتنی است الزام اخلاقی به‌گونه‌های مختلفی بیان می‌شود؛ گاهی به‌صورت جمله‌ای دستوری و گاهی با جملات خبری؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «راست بگو» یا «دروغ نگو»، الزام اخلاقی به‌صورت دستوری بیان شده و وقتی گفته می‌شود «باید راست گفت» یا «نباید دروغ گفت» یا «وظیفه داریم راست بگوییم»، به‌صورت خبری، خود را اخلاقاً ملزم به راست گفتن کرده‌ایم.

www.SID.ir

Archive of SID

مستقیماً درباره واقعیت سخن نمی‌گویند؛ بلکه گوینده این‌گونه از جملات، امری اعتباری را جعل و به مخاطب القا می‌نماید تا بدین وسیله، واقعیتی عینی را حاصل کند. در حقیقت، آمر اخلاقی (هر که باشد) با توجه به حقایق اخلاقی که همان ارزش‌های عینی هستند و برای به دست آوردن آنها، الزامات اخلاقی را جعل می‌کند و با امر و نهی یا باید و نباید، مخاطب خود را وادار می‌کند تا برای تحقق بخشیدن به آن ارزش‌ها حرکت کند و افعالی را انجام دهد. پس باید گفت الزام (لزوم اخلاقی) از سنخ لزوم اعتباری است که برای تحریک مخاطب به سوی تحقق بخشیدن غایت جعل می‌شود.

وجه اینکه لزوم اخلاقی از قبیل الزام بوده، لزومش اعتباری است ـ نه لزوم بالقیاس ـ آن است که برخلاف آنچه امروزه متداول گشته، (برای نمونه نگاه کنید به: مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۶۱ ـ ۵۹) ضرورت و وجوبی که در الزامات اخلاقی بیان می‌شود، ضرورتی بین فاعل و فعل یا فاعل و غایت اخلاق است، نه ضرورت و وجوبی که بین فعل و غایت است. فرق بین این دو نوع لزوم، این است که لزوم دوم بیان‌کننده رابطه ضروری بین فعل و نتیجهٔ حاصل از آن است. به عبارت دیگر، این لزوم به معنای همراهی دو چیز است که در جملات اخلاقی، به معنای همراهی فعل یا صفت اختیاری با نتیجه آن و مبیّن یک امر واقعی است؛ اما لزوم اول حاکی از رابطه ضروری بین فاعل مختار و فعل یا غایت اوست که ضرورتی ادعایی است. به عبارت دیگر، لزوم اول به معنای مجبور کردن مخاطب (به صورت امری یا قراردادی) به ایجاد کردن فعل و امری اعتباری است؛ زیرا نمی‌توان با امر یا قرارداد، کسی را به صورت حقیقی مجبور به انجام دادن کاری کرد.

اینکه لزوم اخلاقی از قبیل الزام و امری اعتباری است، چند دلیل دارد: اول اینکه، ظهور جملات انشائی و جملاتی که با باید و نباید بیان شده‌اند، در این است که ضرورت و وجوب بین فاعل و فعل یا فاعل و غایت را بیان می‌کنند. در جملاتی که لزوم، محمول جمله واقع شود، این امر کاملاً آشکار است؛ مثلاً وقتی آمر اخلاقی به مخاطب خود بگوید: راست گفتن تو لازم است، به‌روشنی معلوم است که این لزوم بین فاعل و فعل قرار داده شده است و چون چنین لزومی واقعاً وجود ندارد و رابطه فاعل با فعل خود امکانی است، نه ضروری، بنابراین ادعایی و جعلی خواهد بود.

از طرفی روشن است که فرق فارقی بین جمله فوق و جمله «باید راست بگویی» یا «راست بگو»، از حیث بیان لزوم وجود ندارد. در نتیجه باید بپذیریم که لزوم اخلاقی از قبیل لزوم اعتباری است. برخی از اصولیان و فلاسفه‌ای که در این‌باره بحث کرده‌اند، همین معنا را اراده کرده‌اند. علامه طباطبائی با مختار دانستن انسان، افعال وی را ارادی و اختیاری می داند و تصریح می‌کند که رابطه فعل با انسان، به دلیل ارادی و اختیاری بودن، امکانی است. از طرفی برای آنکه فاعل به سوی فعل تحریک شود و آن را انجام دهد،

www.SID.ir

Archive of SID

ابتدا بین غایت (صورت ذهنی غایت) و خود، ضرورت و وجوب را اعتبار می‌کند و آنگاه که متوجه می‌شود بدون انجام دادن فعل نمی‌تواند به آن غایتِ متصور دست پیدا کند، ضرورت و وجوب را بین خود و فعلش نیز اعتبار می‌کند. (طباطبایی، بی‌تا، ۲ ـ ۱ / ۳۱۲ ـ ۳۱۱؛ همو، ۱۳۶۲: ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۵۷ ـ ۱۵۶)

دلیل دوم اینکه به‌درستی می‌توان امر و بایستی را به غایت اخلاق هم نسبت داد و مثلاً گفت «سعادتمند شو» یا «باید سعادتمند شد»؛ درحالی‌که نمی‌توان بین سعادتمندی و غایت اخلاق، ضرورت بالقیاس برقرار کرد و گفت: سعادتمند شو تا به غایت اخلاق برسی؛ زیرا نسبت بین این دو وحدت است. بنابراین لزوم اخلاقی نمی‌تواند از قبیل لزوم و ضرورت بالقیاس باشد. (در این‌باره ر.ک: لاریجانی، ۱۳۸۶: ۲۱۵ ـ ۲۱۳)

د) رابطه ارزش و لزوم

سؤال مهمی که در این میان وجود دارد، این است که کدام‌یک از این دو (ارزش و لزوم) به دیگری ارجاع می‌یابد؟ به طور معمول، غیر واقع‌گرایان ارزش‌های اخلاقی را به الزامات اخلاقی برمی‌گردانند و به این ترتیب، آنها را نیز اعتباری می‌کنند؛ مثلاً امرگرایان (پیروان نظریه امر الهی) منشأ ارزش‌ها را امر و نهی الهی قلمداد می‌کنند و قراردادگرایان نیز توافق و قرارداد جمعی را منشأ الزامات و آنها را منشأ ارزش‌های اخلاقی معرفی می‌کنند. سخن احساس‌گرایان به عنوان بخشی از غیر واقع‌گرایان چندان روشن نیست. به نظر می‌رسد از نظر ایشان هم می‌توان احساس را منشأ ابتدایی لزوم و آنگاه آن را منشأ ارزش دانست و هم می‌توان برعکس عمل کرد. در مقابل، واقع‌گرایان به سه گروه تقسیم می‌شوند: برخی از آنها همچون کانت ارزش‌ها را به الزامات اخلاقی برمی‌گردانند. (کانت، ۱۳۶۹: ۲۳ و ۲۱)[۱] گروهی الزامات و ارزش‌ها را به صورت مستقل از هم مطرح نموده، هر دو را عینی تلقی می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۶۱ ــ ۵۸) و گروه سوم، الزامات اخلاقی را که اعتباری هستند، به ارزش‌های عینی برمی‌گردانند. به اعتقاد ما، دیدگاه سوم درست است که باید در جای مناسب از آن دفاع کرد.

ه) تکلیف و مسئولیت اخلاقی

از مفاهیمی که در اخلاق و به تبع آن در فلسفه اخلاق مطرح می‌شوند، تکلیف و مسئولیت اخلاقی است. منظور از تکلیف همان لزوم اعتباری (الزام اخلاقی) است که به وسیله جعل تشریعی (معمولاً امر و نهی) حاصل می‌شود و در مقابلِ جعل تکوینی قرار می گیرد. این کار به معنای اعتبار لزوم و ضرورت در مورد افعال اختیاری است. منظور این است که جاعلِ تکالیف اخلاقی با اعتبار کردن ضرورت، از فاعل اخلاقی

---

۱. کانت در عبارتی چنین می‌گوید: آن ارزش اخلاقی خصلت آدمی که بی‌مانند و برترین ارزش‌ها است، در همین نکته آشکار می‌شود که نیکوکاری او نه از روی میل، بلکه از روی وظیفه است. (کانت، ۱۳۶۹: ۲۱)

www.SID.ir

Archive of SID

می‌خواهد تا فعلی را که در واقع ضروری نیست، انجام دهد. این جعل به سبب ایجاد انگیزه و تحریک فاعل اخلاقی برای انجام فعل است. بر اساس دیدگاه صحیح، جعل تکلیف و ایجاد ضرورت برای فعل، هر چند اعتباری است، بی‌وجه نیست و برآمده از مصالح و مفاسدی است که بر افعال اخلاقی مترتب است. اینکه جعل تکلیف برعهده کیست یا چه کسی حق دارد آن را انجام دهد، به مکتب اخلاقی مورد قبول بستگی دارد. مطابق نظریه امر الهی، این خداوند متعال است که حق دارد امر و نهی و تعیین تکلیف کند. ما نیز این دیدگاه را قبول داریم؛ در عین اینکه امرگرایی را نظریه‌ای مردود می‌دانیم. وجه اینکه خداوند متعال حق دارد امر و نهی و تعیین تکلیف کند، خالقیت و ربوبیت اوست و استناد به این وجه از طرف امرگرایان درست نیست؛ اما یک واقع‌گرا می‌تواند با استناد به این امر، انحصار حق امر و نهی به خداوند را توجیه نماید.

مفهوم مسئولیت با مفهوم تکلیف، تلازم معنایی دارد؛ یعنی وقتی آمر اخلاقی، امر یا نهی کرد و تکلیف اخلاقی پدید آمد، فاعل اخلاقی در برابر این تکالیف مسئول و موظف است آنها را انجام دهد؛ اما باید گفت مسئولیت از لحاظ مفهوم با تکلیف تفاوت دارد؛ زیرا علاوه بر اینکه تکلیف از طرف آمر اخلاقی و مسئولیت از طرف فاعل اخلاقی است، در این مفهوم برعهده گرفتن نتایجِ حاصل از کار نیز مدنظر است. به عبارت دیگر، مسئول نه تنها در برابر اوامر و نواهی آمر اخلاقی مکلف و مسئول است و باید پاسخ‌گو باشد، در برابر نتایج حاصل از رفتارهای خود نیز موظف به پاسخ‌گویی است؛ به این معنا که فاعل اخلاقی نمی‌تواند از زیر بار نتائج حاصل از رفتارهای خود شانه خالی کند. پس مفهوم تکلیف، امری اعتباری است که با جعل تشریعی حاصل می‌شود؛ اما مسئولیت علاوه بر آن، ناظر به امری عینی و واقعی است که عبارت از عهده‌دار شدن نتایج افعال اخلاقی است. به این ترتیب، مسئولیت اخلاقی یعنی: لزوم انجام افعال اخلاقی به نحوی که فاعل آنها بتواند عهده‌دار عواقب ناشی از افعال بوده، در برابر سائل اخلاقی پاسخ‌گو باشد.

اینکه انسان در برابر چه کسی مسئول است، همانند تکلیف، به این بستگی دارد که چه مکتب اخلاقی را پذیرفته باشیم. کسی که ارزش‌های اخلاقی را قراردادی می‌داند، طبیعتاً او را در برابر جامعه و دولتِ برآمده از آن مسئول خواهد دانست و کسی که به نظریه امر الهی معتقد است، وی را در برابر خداوند مسئول خواهد دانست. ممکن است کسی عقل را آمر و ناظر نهایی اخلاق معرفی کند که در این صورت، فاعل اخلاقی در برابر عقل مسئول خواهد بود.

نکته قابل بررسی در باب تکلیف و مسئولیت اخلاقی این است که مسئولیت و وظیفه اخلاقی زمانی معنا دارند که فاعل اخلاقی، دارای آگاهی و اراده باشد؛ در غیر این صورت، معقول نیست که آمر و سائل، تکلیفی را برای فاعل اخلاقی تعیین کرده، وی را در برابر آنها مکلف و مسئول بداند. برای نمونه، معنا

www.SID.ir

Archive of SID

ندارد کسی را به دلیل آنکه شکمش خالی است و صدا می‌دهد، مسئول بدانیم و توبیخ نماییم و این کار را زشت تلقی کنیم؛ یا برخورد دست شخص خواب‌رفته را به شخص دیگر از مصادیق زدن دانسته، تقبیح نماییم. همین امر نشان می‌دهد چرا دامنه ارزش‌های اخلاقی منحصر به امور اختیاری است. از طرف دیگر، با وجود آگاهی و اختیار، وجهی برای اخراج عمل از حوزه داوری‌های ارزشی وجود ندارد؛ چراکه آمر و سائل اخلاقی می‌تواند و معقول است که هر امر اختیاری را از فاعل مطالبه کند و چون وی دارای اختیار است و می‌تواند به این مطالبه پاسخ دهد، بنابراین امر و نهی نسبت به آن معقول خواهد بود. علاوه بر این، هر فعلی نتائجی دربر دارد که فاعل آن نمی‌تواند پس از انجام فعل، نسبت به نتائج حاصل از آن بی‌توجه باشد. افعال اختیاری نیز از این قاعده مستثنا نیستند. به این ترتیب، فاعل اخلاقی در برابر تمام افعالی که انجام می‌دهد، مسئول خواهد بود و از آنجا که ارزش و لزوم اخلاقی ملازم با هم هستند و لزوم اخلاقی همراه با تکلیف و مسئولیت اخلاقی است، بنابراین تمام افعال اختیاری در حوزه ارزش‌گذاری‌های اخلاقی داخل خواهند شد.

نتیجه

با توصیفی که از مفهوم ارزش و لزوم داده شد، می‌توان گفت ارزش اخلاقی امری عینی است و جملاتی که مبیّن ارزش اخلاقی هستند، واقع‌نما خواهند بود؛ اما لزوم اخلاقی از قبیل الزام و امری اعتباری است. این لزوم بدین سبب اعتبار می‌شود که فاعل اخلاقی را وادار به انجام فعل مناسب کرده، به این ترتیب، غایت اخلاق را که ارزش عینی دارد، حاصل نماید. لذا باید گفت جملات اخلاقی مبیّنِ لزوم، هر چند امری واقعی را بیان نمی‌کنند، چون بی‌ارتباط با آن نیستند، نمی‌توان آنها را به طور کلی غیر واقع‌نما دانست. چنین جملاتی درصدد ایجاد انگیزه برای فاعل اخلاقی هستند تا او به سوی تحقق غایت اخلاق حرکت نماید و ارزش ذاتی آن را کسب کند. به این ترتیب، جملات بیان‌کننده لزوم نیز به‌نوعی واقع‌نما خواهند بود. با توجه به تحلیلی که از ارزش و لزوم اخلاقی داده شد و عینیتی که برای آنها تعریف گردید، می‌توان نتیجه گرفت که از میان مکاتب مختلف اخلاقی، واقع‌گرایی درست است. تعیین مصداق درست مکتب واقع‌گرایی اخلاقی نیازمند بحث‌های بیشتری است و از حوصله این مقاله خارج است. در خصوص دامنه ارزش‌های اخلاقی نیز باید گفت این امر به افعال اخلاقی اختصاصی ندارد و با توجه به اختیاری بودن صفات اخلاقی و غایت آن، همه این امور در حوزه ارزش‌گذاری‌های اخلاقی جای می‌گیرند.

منابع و مآخذ

۱. اصفهانی، محمدحسین، زمستان و بهار ۱۳۷۶ ـ ۱۳۷۷، «حسن و قبح عقلی و قاعده ملازمه»، ترجمه و تعلیق صادق لاریجانی، *نقد و نظر*، ش ۱۳ ـ ۱۴، ص ۱۲۹ ـ ۱۶۵.

www.SID.ir

Archive of SID

۲. افلاطون، ۱۳۸۰، *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی، رضا کاویانی، تهران، خوارزمی.

۳. آیر، آلفرد جونز، ۱۳۵٦، *زبان، حقیقت و منطق*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، دانشگاه صنعتی شریف.

٤. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۲۸، *لغت‌نامه*، جلد ۵، تهران، دانشگاه تهران.

۵. جرجانی، سید شریف، ۱۳۲۵، *شرح المواقف*، مصر، السعادة.

٦. طباطبایی، محمدحسین، بی‌تا، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، مجلد اول، بی‌جا، افست.

۷. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳٦۲، *رسائل سبعة*، قم، بنیاد علمی و فکری علامه محمدحسین طباطبایی.

۸. فرانکنا، ویلیام کی. ، ۱۳۸۳، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم، طه.

۹. کانت، امانوئل، ۱۳٦۹، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت، علی قیصری، تهران، خوارزمی.

۱۰. لاریجانی، صادق، ۱۳۸٦، «نظریه‌ای در تحلیل الزامات اخلاقی و عقلی»، *پژوهش‌های اصولی*، فصلنامه تخصصی علم اصول، ش ۷، ص ۲۳٤ ـ ۲۰۹.

۱۱. لاهیجی، ملاعبدالرزاق، ۱۳۷۲، *سرمایه ایمان*، تهران، الزهراء، چ ۳.

۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۸، *آموزش فلسفه*، تهران، بین‌الملل.

۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸٤، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۱٤. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، *اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۱۵. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۰، *فلسفه اخلاق*، تهران، بین‌الملل.

۱٦. مصباح، مجتبی، ۱۳۸۳، *بنیاد اخلاق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۱۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۹۱، *مجموعه آثار*، ج ۲۲، تهران، صدرا، چ ۷.

۱۸. معین، محمد، ۱۳٦۰، *فرهنگ فارسی*، ج ۱، تهران، امیرکبیر.

www.SID.ir

Archive of SID

مكانة الرياضة الروحيّة فى التربية الأخلاقية فى القرآن والحديث

سيد ابو الفضل موسوى[۱] / محمد فنايى اشكورى[۲]

ملخّص البحث: الرياضة الروحيّة وهى من المفاهيم التى تُبحث فى العرفان، لها مسار مختلف فى النصوص الدينية وخاصة فى الآيات والأحاديث الشريفة. وفقاً لما تفيد به المعارف الإسلامية فإنّ الرياضة تؤدى إلي صقل الروح وصلابتها وخضاعها، وهاتان الميزتان كفيلتان بضمان النجاح والتفوّق فى جميع الميادين؛ الفردية، والاجتماعية، والاقتصادية، والسياسية، الدنيوية، والاخروية. تُقسم الرياضة إلي قسمين: اختيارى، وغير اختيارى. التكاليف الشرعية تدخل كلّها فى القسم الاختيارى. والمقصود من الرياضة غير الاختيارية الابتلاءات والاختبارات الإلهية. وهذان القسمان يكمل احدهما الآخر فى عمرية تربية الإنسان، ويتداخلان مع فلسفة تربية الإنسان ويرتبطان معها. طرد الإنسان إلي دار المحن الدنيوية، دفع بنفسه الاشرف من بين سائر المخلوقات إلي أن تجعله عرضة لأخطر الرذائل الأخلاقية؛ وهما الغرور والتكبّر. وبما أنّ علاج كل رذيلة بما هو ضدّها، فإنّ الرياضة هى المسار الوحيد التى تطهر الإنسان من رذيلة التكبر، وليس هذا فحسب بل تجعله يقترن بأجمل الفضائل الأخلاقية؛ أى المحبة والعشق الإلهى.

الألفاظ المفتاحية: الرياضة، جهاد النفس، فلسفة الخِلقة، الإمتحان والإبتلاء، التربية.

التعرّف علي مديات القيم فى ضوء معطيات المفاهيم والجمل الأخلاقية

محمد سربخشى[۳]

ملخّص البحث: تُطرح الجمل الأخلاقية علي نحوين: انشائية، واخبارية. فى الجمل الانشائية يُجعل السلوك، والصفة، أو الغاية الأخلاقية محوراً للأمر أو النهى. وفى الجمل الاخبارية تُتخذ هذه الامور موضوعاً ويحكم عليها بمفهوم قيمى أو لزومى. مفاهيم مثل الحَسَنُ والسىء، والصحيح والسقيم، وما ينبغى وما لا ينبغى، تُجعل محمولاً لقضايا أخلاقية تُسمي بالمفاهيم الأخلاقية. ومن جانب آخر أُدرُجَت مفاهيم الكمال والحسن فى مفهوم القيم الأخلاقية. ومن هنا ـ وعلي خلاف ذوى الاتجاهات غير الواقعية ـ تُعدّ القيم الأخلاقية اموراً عينية وذلک بسبب عينية الكمال. كما أنّ الالزام الأخلاقى، وعلي الرغم من كونه أمراً اعتبارياً، ولكن نظراً إلي انتمائه إلي القيم الأخلاقية، فهو يدخل فى عداد الامور العينية، أو يرتبط بها علي الاقل. واما مفهوم التكليف والمسؤولية، وطبيعة ارتباطهما بالقيم، لذلک يمكن وضع جميع الامور الاختيارية من قبيل: الافعال، والصفات، والغايات الأخلاقية، فى حقل التقييمات الأخلاقية. وبما أنّ العنصر الاختيار مدخلية فى التكاليف والمسؤوليات الأخلاقية، ونظراً إلي الترابط بين القيم والوظائف الأخلاقية، لذلک فإنّ أى أمر اختيارى سيكون تحت طائلة الأحكام الأخلاقية.

الألفاظ المفتاحية: الأخلاق، القِيَم، نطاق القِيَم، اللزوم أو الإلزام، الوظيفة، المسؤولية.

---

۱. طالب دكتوراه فى الأخلاق، جامعة المعارف الإسلامية. mosavi49@gmail.com

۲. استاذ مشارک وعضو الهيئة العلمية فى قسم الفلسفة فى مؤسسة الإمام الخمينى للتعليم والبحوث.

۳. استاذ مساعد وعضو الهيئة العلمية فى مؤسسة الإمام الخمينى للتعليم والبحوث. msarbakhshi@gmail.com

www.SID.ir

Archive of SID

الرؤية الأخلاقية للإمام الخمينى رحمه الله

على عسگرى يزدى[١] / رضا سليمانى[٢]

ملخّص البحث: يعتقد الإمام الخمينى بالحسن والقبح العقليين، وهذا ما يجعل شأن القضايا الأخلاقية شأن الكاشفية، مثلما هو الحال بالنسبة إلي القضايا الخبرية، ويري أنّ الأحكام الأخلاقية هى الاخري مطلقة وغير نسبية؛ ولكن العقل يحتاج إلي الشريعة من أجل تشخيص صحّة الفعل أو خطئه. فى ما يخصّ مجال الأحكام الأخلاقية ينتهج الإمام الخمينى منحيً وظيفياً ويهتم كثيراً بالنتيجة والفضيلة. والوظيفية فى فكره الأخلاقى لا تنفصل عن النتيجة والفضيلة؛ وذلک لان يعتبر الحسن والقبح بمثابة البناء الأخلاقى كما انه يعتبر السعادة بمثابة الغاية التى تتطلع إليها الأخلاق. وفى الوقت ذاته يري أنّ تحصيل السعادة أو نيل النتيجة المنشودة وكذلک تربية الإنسان الفاضل لا يمكن تحقيقه الا عن العمل بالواجبات والتكاليف التى رسمها العقل والشرع للإنسان. فى الرؤية الأخلاقية للإمام الخمينى رحمه الله العقل أمر لازم ولكنه غير كافٍ. ومن هنا تتظافر الفطرة مع الدين والعقل لإرشاد الإنسان وتوجيهه للوصول إلي الغاية المنشودة. كما أنّ الأحكام الأخلاقية من وجهة نظرة مطلقة وغير نسبية، والقضايا الأخلاقية دالّة وكاشفة عن محاسن وقبائح واقعية ونفس الأمرية. وهذا يعنى بالنتيجة أنّ القيم الأخلاقية ثابتة ودائمية وتمهد للإنسان طريق السير نحو السعادة.

الألفاظ المفتاحية: الإمام الخمينى (رحمه الله)، الحُسن والقُبح، الوظائفية، النسبيّة، النتائجيّة.

مقاربة قرآنية وحديثية لمبدأ الكرامة بين القائد العسكرى والجندى؛ الأساليب والأولويّات

ابو الفضل احمدى كاشانى[٣]

ملخّص البحث: تحدّيان يواجهان تطبيق المبادئ الأخلاقية؛ أحدهما اختيار الأساليب المناسبة، والآخر تعيين الأولويّات عند حصول تزاحم فى المبادئ والأساليب. فى بعض الحِرَف هناک مبادئ لها مجالات تطبيقية كثيرة. نذكر من ذلک علي سبيل المثال فى السلک العسكرى وخاصة فى اطار العلاقة بين القائد العسكرى والجندى، هناک مبدأ حفظ الكرامة له تطبيقات واسعة فى الاجواء العسكرية الصارمة. ومن هنا فقط اتّبع هذا البحث الاسلوب التحليلى والوصفى لتبيين كيفية تطبيق مبدأ حفظ الكرامة بين الجنود، وأساليب ذلک، اضافة إلي شرح أحد الموانع المعرفية وكيفية ازالتها؛ أى توضيع الأولويّات والبتّ فيه. من المعطيات التى توصل إليها هذا البحث ونقد الأساليب الرادعة عن السلوک المتملّق، والإهمال، والسلوكيات التفاؤلية وكذلک البتّ فى الأولوية بين اسلوب الاهمال والأساليب الاخري، ومبدأ حفظ الكرامة، ومبدأ الحفاظ علي الدين، ومبدأ التعبير عن حق اطمئنان البال، ومبدأ كتمان الاسرار.

وكان من أهم وأبرز معطيات هذا البحث تبيين أرجحية كرامة الجندى عند التزاحم مع كرامة القائد العسكرى فى قضية «التعبير عن الحق فى راحة البال».

الألفاظ المفتاحية: مبدأ الكرامة، العلاقات الأخلاقية، القائد العسكرى والجندى، الأساليب والأولويّات الأخلاقية.

---

١. استاذ مشارک فى جامعة طهران. asgariyazdi@ut.ac.ir

٢. طالب ماجستير فى الأخلاق (الكاتب المسؤول). rsoleimani61@gmail.com

٣. طالب فى مرحلة الدكتوراه فى تربية المدرسين، فرع الأخلاق الإسلامية، مؤسسة الإمام الخمينى للتعليم والبحوث. abahka1346@chmail.ir

www.SID.ir

Archive of SID

ملاحظات أخلاقية فى الاستشارات المتعلّقة بالأخلاق الحياتية

اميرحسين خداپرست[١]

ملخّص البحث: البحث ألأخلاقى حول الاستشارات المتعلّقة بالأخلاق الحياتية، يدخل فى نطاق العلاقات المتعلّقة بالأخلاق الحياتية؛ ولكن ينبغى القول أوّلاً إنّ هذه القضية تطبيقية قبل أن تكون مجرّد قضية نظرية، وثانياً انها تتوقف إلي حدٍّ بعيد علي كسب المهارات العلمية، والنفسية، والتواصلية. علي الاستشارى الوراثى أن يسير فى عمله وفقاً لمنهج أخلاقى شامل. ويمكنه فى هذا السياق الاستعانة بمبادئ أدّت كثرة تطبيقها فى توضيح وتقييم قضايا الأخلاق المعيشية، إلي أن تُعرف بمبادئ أخلاق المعيشة، وهى «الإستقلال الذاتى» و «ايصال الخير أو عمل المعروف»، و «كف الشرّ»، و «العدالة». ومع هذا فإنّ استعمال مبادئ الأخلاق المعيشية فى الاستشارات المتعلّقة بالأخلاق الحياتية ليس كلياً وانتزاعياً. ويمكن القول فى وصف هذه المبادئ، أوّلاً: تتّسم بالمرونة وتخضع لإعادة النظر فى المجالات والظروف الحساسة؛ ثانياً: تستند إلي كسب المعرفة والمهارات التخصصية والدقيقة. إن ما يُعمّق المبادئ الأخلاقية ويضفى عليها المزيد من الدقّة، ويُعينُ الاستشارى علي فهم الظروف علي نحو أفضل هو اتقان المهارات التخصصية فى الاستشارات المتعلّقة بالأخلاق الحياتية سواء كانت مهارات علمية أم تواصلية.

الألفاظ المفتاحية: الأخلاق المتعلّقة بالامور الحياتية، الإستشارات المتعلّقة بالأخلاق الحياتية، اصول أخلاق العلوم الحياتية، الإستقلال الذاتى، عمل المعروف، عدم الإضرار، العدالة.

مناهج تفسير الأحاديث العرفانية والأخلاقية الغريبة (علي أساس الإستقراء الموضوعى ومعطيات سرّ الاسراء)

مصطفي همدانى[٢]

ملخّص البحث: من القضايا المهمة فى مباحث العرفان والأخلاق المأثورة، تفسير الأحاديث المستعصية علي الفهم. كتاب سرّ الاسراء من تأليف حجّة الحق آية الله سعادت پرور، من الكتب المعاصرة القيّمة فى مجال العرفان والأخلاق المأثورة. فى هذا الكتاب قام المؤلف عند نهاية كل بحث عرفانى وأخلاقى، بجمع الآيات القرآنية والأحاديث المتعلّقة بذلك البحث ليكون بذلك اسرة حديثية لذلك الموضوع، وصاغ من خلال ذلك مجموعة قيّمة فى فقه الحديث، ومن جملة ذلك تفسير الأحاديث العرفانية والأخلاقية العويصة علي الفهم. يرمى هذا البحث إلي التعرّف علي منهج المؤلف فى تحليل الأحاديث الأخلاقية والعرفانية العويصة من خلال المنهج الاستقرائى فى التحليل الموضوعى؛ لكى يتسنّي له عن هذا الطريق العثور علي السياقات الموجودة فى منهج المؤلف عند تفسيره للأحاديث الأخلاقية والعرفانية العويصة. توصّل هذا البحث من خلال استخراج هذه الأمثلة والسياقات، إلي ابراز أهمية تكوين فصائل ومجاميع حديثية ومراميها الخاصة فى شرح هذا الصنف من الأحاديث، وكذلك الرجوع المستمر إلي القرآن الكريم والأدعية الشريفة واتّباع منهج توحيدى فى تفسيرها هذه الأحاديث لغرض فهم مضامينها، وبلورة واثبات أنّ هذه هى سياقاته ومناهجه فى فهم الأحاديث الأخلاقية والعرفانية الصعبة. ومن معطيات هذا البحث جمع مثل هذه المجموعة من الأحاديث واعادة شرحها وفهمها ضمن أُطُر معيّنة.

الألفاظ المفتاحية: العرفان المأثور، الأخلاق المأثورة، سرّ الإسراء، الأحاديث العرفانية والأخلاقية الصعبة الفهم، الإستقراء الموضوعى.

---

١. استاذ مساعد فى قسم الفلسفة الغربية، مؤسسة بحوث الحكمة والفلسفة فى ايران. khodaparast.amir@gmail.com

٢. خرّيج الحوزة العلمية فى قم. ma13577ma@gmail.com

www.SID.ir

Archive of SID

فهم جديد للواقعية عند العلاّمة الطباطبائی

وحيد يادگاری سرور[۱] / عنايت الله شريفی[۲]

ملخّص البحث: نظراً إلي الرؤي المختلفة التی طرحها العلاّمة محمد حسين الطباطبائی حول الاعتبارات، لذلک يواجه کل من يقرأ أعماله رؤي متعددة وافهام غامضة. ينطلق هذا البحث من المبادئ الفلسفية لأصالة الوجود، ومن مبدأ تشکيک مراتب الوجود والعلم الحضوری لفهم الواقعية فی فکل العلامة الطباطبائی وتقديم فهم جديد للواقعية حسب ما يراها، من اجل توضيح نظرية الاعتباريات فی البحوث المتعلّقة بنظرية المعرفة ينبغی الالتفات إلي وجود مجالين منفصلين عن بعضهما الآخر تحت مسمّي الواقعيات والقيم. وفقاً للفهم الحضوری يُعتبر الإنسان علي علم حضوری بذاته وبأفعاله. وهذا العلم لا يُحتمل فيه الخطأ ولا يقبل للاستدلال عليه. إذاً الإنسان فی المرتبة الأولي يدرک واقع الجمل الأخلاقية بحضور الفعل الأخلاقی عنده. فهو عند الإخبار عن هذا الواقع لا مفر أمامه سوي بيان تصوّر وتصديق هذه الحقيقة التی فهمها، فی قالب موضوع ومحمول أو مسند إليه ومسند، علي شکل علم حصولی. وفی النهاية يکون واقع القيم الأخلاقية نوع من ايجاد وخلق المعانی التی ينشؤها الإنسان من العدم إلي الوجود. عدم الانتباه إلي أحکام هذين المجالين الادراکيين. واصالة الوجود وتشکيک وجود النظام الفلسفی عند العلاّمة، لا يعود علي القارئ سوي بمزيد من الغموض. دراسة المفاهيم الأخلاقية، ومعيار الصدق والکذب الأخلاقی، والدوافع الأخلاقية ومعني الجمل الأخلاقی ومعني الجمل الأخلاقية من وجهة نظر العلاّمة تعود إلي مجال الادراک الحصولی.

الألفاظ المفتاحية: نظرية الإعتباريات، الواقعية، القيمة، الحُسن والقُبح، العلامة الطباطبائی.

مقارنة عرفانية إلي الأخلاقية بالمقارنة مع المقاربة الحديثية

مهدی افتخار[۳] / عاطفة بانک[۴]

ملخّص البحث: منذ بداية ظهور الإسلام، کانت هناک مقاربتان إلي الأخلاق احداهما مقاربة حديثية، والاخري مقاربة عرفانية. القضية التی يتناولها هذا البحث هی بيان ما تمتاز به مقاربة أهل العرفان إلي الأخلاق، وفوارقها عما تمتاز به مقاربة المحدّثين إلي الأخلاق. تتلخص الفوارق بين هذين الاتجاهين فی ما يلی: ۱. الهدف من الأخلاق فی الاتجاه الأوّل الملذات المادية التی تُنال فی الجنّة، وفی الاتجاه الثانی معرفة الله وتجلّيات صفاته؛ ۲. يُطرح الالتزام بالأخلاق فی العرفان العملی من أجل تخلّق السالک بأخلاق الله؛ ۳. فی الاتجاه الأول يُنظر إلي الأخلاق علي انها صفات ذات تأثير ايجابی فی تصحيح العلاقات الاجتماعية، بينما فی الاتجاه الثانی تکمن أهمية الأخلاق فی تأثيرها فی الوصول إلي معرفة الله؛ ۴. الأخلاق الحسنة فی الاتجاه الحديثی کرامة نفسية، وفی نظر أهل العرفان أخلاق إلهية وظهور صفات الله فی الفرد؛ ۵. فی الاتجاه الأوّل النظر إلي الذات مرفوض مطلقاً، بينما الفکرة المطروحة فی العرفان العملی إفناء الذات؛ ۶. الأخلاق المبنيّة علي الأحاديث تتعاطي علي الدوام مع العقل؛ بينما فی العرفان العملی تُطرح قضية العشق الإلهی والجذبة؛ ۷. الاعتدال فی العرفان العملی، علي العکس من علم الأخلاق، لا يُقصد به اعتدال القوي، بل الاعتدال فی ظهور الصفات الإلهية. وفی بعض الحالات لا يُطرح تعريف الاعتدال.

الألفاظ المفتاحية: الأخلاق العرفانية، العرفان العملی، الأخلاق الحديثية، الکرامة النفسيّة، الفناء فی الله، المقارنة بين الأخلاق والعرفان.

---

۱. طالب دکتوراه فی فلسفة الأخلاق، جامعة قم. yadegari.vahid@yahoo.com

۲. استاذ مشارک فی جامعة العلامة الطباطبائی.

۳. استاذ مساعد فی قسم المعارف الإسلامية، جامعة العلوم الطبيّة فی سمنان.

۴. عضوة الهيئة العلمية فی قسم المعارف الإسلامية، جامعة پيام نور فی سمنان. a.b49ph@yahoo.com

www.SID.ir